

فلسفه‌ی حقوق

از حقوق طبیعی تا پسا مدرنیسم

ریموند ویکس

ترجمه
فاطمه آبیاری



رخ دادنو

سرشناسه:	ویکس، ریموند، ۱۹۲۶ م. Wacks, Raymond
عنوان و نام پدیدآور:	فلسفه‌ی حقوق از حقوق طبیعی تا پست‌مدرنیسم / ریموند ویکس؛ ترجمه فاطمه آبیاری
مشخصات نشر:	تهران: رخداد نو، ۱۳۸۸.
شابک:	۳ - ۳۶ - ۵۶۲۵ - ۹۷۸ - ۶۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: Philosophy of Law: A Very Short Introduction
موضوع:	حقوق - فلسفه
شانه افزوده:	آبیاری، فاطمه، مترجم
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۸ ف ۷ ا ۸ و ۲۳۰ / K
رده‌بندی دیویی:	۳۴۰ / ۱
شماره کتابشناسی ملی:	۰۶۱۹۲۹۱

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، ساختمان فروزنده، واحد ۵۱۲.

کد پستی ۱۳۱۴۷۴۴۱۷۸، تلفن: ۶۶۴۹۸۲۹۳، نمابر: ۶۶۴۹۸۲۹۴

• ناشر رخداد نو

ریموند ویکس
Raymond Wacks
فلسفه‌ی حقوق
Philosophy of Law

ترجمه فاطمه آبیاری

• چاپ اول ۱۳۸۹ تهران • شمارگان ۱۶۵۰ نسخه • قیمت ۳۲۰۰ تومان

• لیتوگرافی خدمات فرهنگی صبا • چاپ غزال • صحافی دیداور

• طرح روی جلد حسن کریمزاده

ISBN 978-600-5625-36-3

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۲۵-۳۶-۳

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

سخن مترجم.....	۱۱
پیش‌گفتار.....	۱۳
مقدمه.....	۱۵
 فصل اول: حقوق طبیعی.....	۲۱
حقوق‌های طبیعی: هابز، لاک، روسو.....	۲۶
فراز و فرود حقوق طبیعی.....	۳۰
لون فولر: "اخلاقیات باطنی حقوق".....	۳۲
نظریه‌ی حقوق طبیعی معاصر: جان فینیس.....	۳۴
 فصل دوم: پوزیتیویسم حقوقی.....	۳۹
قانون به‌مثابه فرامین: بتام و آستین.....	۴۱
قانون به‌مثابه قواعد اجتماعی: هارت.....	۴۷
قانون به‌مثابه هنجارها: هانس کلسن.....	۵۲
قانون به‌مثابه واقعیت اجتماعی: جوزف راز.....	۵۷

۶۱	فصل سوم: حقوق به مثابه تفسیر
۶۲	دعاری دشوار
۶۶	اصول و سیاست ها
۶۹	لیبرالیسم
۷۱	حقوق به مثابه یکپارچگی
۷۵	فصل چهارم: حق ها و عدالت
۷۶	هرفلد
۷۹	نظریه ی حق ها
۸۱	عدالت
۸۳	سودگرایی
۸۸	تحلیل اقتصادی قانون
۹۱	عدالت به مثابه انصاف
۹۹	فصل پنجم: قانون و جامعه
۱۰۰	امیل دورکیم
۱۰۱	ماکس وبر
۱۰۵	کارل مارکس
۱۱۳	یورگن هابرماس
۱۱۴	میشل فوکو
۱۱۷	فصل ششم: نظریه ی انتقادی و قانون
۱۱۸	نظریه ی انتقادی حقوقی
۱۲۳	نظریه ی حقوقی پسامدرن
۱۲۵	ژاک لاکان
۱۲۵	ژاک دریدا
۱۲۷	نظریه ی حقوقی فمینیسم

۱۲۸.....	فمینیسم لیبرال.....
۱۲۹.....	فمینیسم رادیکال.....
۱۳۱.....	فمینیسم پسامدرن.....
۱۳۱.....	فمینیسم تفاوت‌گرا.....
۱۳۲.....	نظریه‌ی انتقادی نژادی.....
۱۳۴.....	پی‌نوشت‌ها.....
۱۳۷.....	منابعی برای مطالعه‌ی بیش‌تر.....
۱۴۷.....	واژه‌نامه.....

سخن مترجم

حقوق و قوانین مجموعه‌ای از دستورات برای تنظیم زندگی جمعی است. فهم قانون مستلزم شناخت مبانی فلسفی الزامات حقوقی است. وجه تمایز دستورات قانون از مثلاً دستور یک دزد مسلح چیست؟ برای پاسخ به پرسش‌هایی از این قبیل باید از حیطه‌ی حقوق محض فراتر رفت و به قلمرو فلسفه‌ی حقوق وارد شد. حقوق با قدرت، اخلاق، دین، اقتصاد و فرهنگ پیوند دارد، و بر پایه‌ی آن‌ها شکل می‌گیرد.

کتاب حاضر، از جمله کتاب‌های مختصر انتشارات دانشگاه آکسفورد است که عمده‌ترین نظریه‌ها و رهیافت‌های فلسفه‌ی حقوق را از نظریه‌های حقوق طبیعی تا نظریه‌های انتقادی اخیر معرفی می‌کند. در خاتمه، از رضا نجف‌زاده‌ی عزیز به‌خاطر همراهی‌ها و نیز ویرایش اثر تشکر می‌کنم.

پیش‌گفتار

ایجاز فضیلتی است که معمولاً با خود حقوق نسبتی ندارد، چه رسد به دست‌اندرکاران آن. ادبیات حقوقی با ثقل و تطویل آمیخته است. کتاب‌های حقوقی سنگین‌اند، و کتاب‌های قطور فلسفه‌ی حقوق به اطناب و ثقلت تمایل دارند. شاید این نقصی گریزناپذیر است.

در واقع، متن اخیر دانشجوی من، فهم فلسفه‌ی حقوق: مقدمه‌ای بر نظریه‌ی حقوقی^۱، بالغ بر یک‌ونیم پوند یا ۶۰۰ گرم وزن، و حدود ۴۰۰ صفحه دارد. با وجود این، مجموعه‌ی حاضر نویسندگانش را به خلاصه‌سازی، فشرده‌گویی و ایجاز، بدون ساده‌سازی مفرط موضوع کتاب، ملزم کرده است. نیاز به گفتن نیست که تلخیص مبانی فلسفه‌ی حقوق، کاری بلندپروازانه است، هرچند امیدوارم سراسر خیالبافانه نباشد. هدف این کتاب مختصر فراهم کردن راهنمایی واقعی و در دسترس برای مخاطب عام به منظور [درک] مسائل اصلی فلسفه‌ی حقوق است. مقصود روشن ساختن مفهوم اغلب دیرپای قانون، و نسبت آن با مسائل جهان‌شمول عدالت، حقوق و اخلاقیات است.

من عمیقاً مرهون زحمات استفان گست (Stephen Guest)، استاد فلسفه‌ی حقوق در یونیورسیتی کالج لندن هستم. ایشان تمام دست‌نوشته را مطالعه کردند

1. *Understanding Jurisprudence: An Introduction to Legal Theory* (Oxford University Sity Press, 2005).

و پیشنهادات و نظرات مفید بسیاری ارائه دادند. البته، مسئولیت هیچ‌یک از خطاهای احتمالی من در این صفحات به عهده‌ی ایشان نیست. کار کردن با گروه آموزشی انتشارات دانشگاه آکسفورد، همچون همیشه لذت‌بخش بوده است؛ به‌ویژه تشکر می‌کنم از مارشا فیلیون، جیمز تامپسون، دِبرا پرادرو، و جین رابسون.

همچنین، از همسرم پنلوپه که کلامش قانون است، به خاطر عشق، تشویق و حمایت‌هایش خالصانه تشکر می‌کنم.

مقدمه

معمولاً حقوق در بطن اخبار قرار دارد و به سرعت بحث ایجاد می‌کند. حقوق‌دانان و سیاست‌مداران فضایل حاکمیت قانون را ارج می‌نهند، در حالی که اصلاح‌طلبان برای نقایصش تأسف می‌خورند، منفی‌باان برابری ادعاشده‌ی آن با عدالت را به پرسش می‌کشند. با این حال، همگان حقوق را ابزاری برای تغییر اجتماعی می‌پندارند. کم‌اند افرادی که در نقش مرکزی حقوق در زندگی اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی تردید داشته باشند.

اما آنچه حقوق نامیده می‌شود چیست؟ آیا مجموعه‌ای از اصول اخلاقی جهان‌شمول منطبق با طبیعت است، (رک. فصل اول) یا صرفاً مجموعه‌ای است از قواعد، فرمان‌ها یا هنجارهای معتبر عمده‌تاً بشر ساخته (فصل دوم)؟ آیا حقوق هدف خاصی را دنبال می‌کند، مانند حمایت از حقوق فردی (فصل سوم)، دستیابی به عدالت (فصل چهارم) یا برابری اقتصادی، سیاسی، جنسی (فصل ششم)؟ آیا می‌توان حقوق را از بستر اجتماعی خود جدا کرد (فصل پنجم)؟

این‌ها فقط برخی از سؤالاتی است که برای جست‌وجوگران معنای مفهوم و کارکرد حقوق مطرح است، و به دورنمای فلسفه‌ی حقوق با سرحدات فراوانش نفوذ کرده است. ترسیم این قلمرو وسیع وظیفه‌ای دلهره‌آور است. می‌توانم امیدوار باشم که در این صفحات، تنها بارزترین ویژگی‌های این قلمرو را شناسایی کنم. به این منظور بر نظریه‌های حقوقی برجسته تأکید می‌کنم، چرا که مناسب‌ترین مدخل برای دو تفکر حقوقی کلاسیک و معاصر را به دست می‌دهند.

این رهیافت به هیچ‌وجه قصد ندارد راهبردی که به دنبال روشن کردن مسائل فراوان مفهومی و مصداقی محیط بر فلسفه‌ی حقوق است، بی‌اعتبار سازد. در واقع، فصل چهارم به دو مورد از دشوارترین و مهم‌ترین آن‌ها اختصاص داده شده است: حقوق (rights) و عدالت. موضوعات طاقت‌فرسای دیگری که پیش‌روی حقوق‌دانان قرار دارد، عبارت‌اند از دکترین رویه‌ی قضایی که براساس آن دادگاه‌ها خودشان را ملزم به تبعیت از تصمیمات دادگاه‌های بالاتر می‌دانند، مسئله‌ی امکان وجود وظیفه‌ی اخلاقی اطاعت از قانون، مفهوم شخصیت حقوقی، پیچیدگی‌های سببیت و مسئولیت، و نظریه‌های مختلف مجازات. همه‌ی این‌ها در قلمرو گسترده‌ی فلسفه‌ی حقوق جای دارند. اما در این جا برخی از آن‌ها را فقط به‌طور غیرمستقیم مطرح کرده‌ایم، چرا که فراتر از اهداف محدود این کتاب‌اند.

قصد ما در این کتاب ارائه‌ی مقدمه‌ی بسیار کوتاهی بر "فلسفه‌ی حقوق" (Philosophy of law) است، و این اصطلاح را به جای "نظریه‌ی حقوقی" (Legal theory)، "فلسفه‌ی حقوقی" (Legal philosophy) و (Jurisprudence) نیز به‌کار برده‌ایم. با وجود این، به‌طور کلی، معرفت حقوقی شامل تحلیل نظری حقوق در انتزاعی‌ترین سطح است (برای مثال، مسائل مربوط به سرشت حق یا تکلیف، استدلال قضایی، و غیره که اغلب در رشته‌های حقوق ماهوی مطرح شده‌اند). "نظریه‌ی حقوقی" عمدتاً برای دلالت بر مسائل نظری مربوط به حقوق به معنای دقیق کلمه به‌کار رفته، و از مرزهای قانون، آن‌چنان که حقوق‌دانان حرفه‌ای مدنظر دارند، فراتر می‌رود (برای مثال، رهیافت‌های مارکسیستی در مورد حاکمیت قانونی). "فلسفه‌ی حقوق" همان‌گونه که از عنوان آن پیداست، به‌طور معمول از رشته‌ی فلسفه سرچشمه می‌گیرد، و برای مثال، می‌کوشد دغدغه‌های فیلسوفان اخلاق یا سیاست، از جمله مفاهیم آزادی و اقتدار، را پاسخ دهد. اما نویسندگان معاصر به این تمایزات ظریف کم‌تر توجه می‌کنند.

قلمرو فلسفه‌ی حقوقی مدرن حصارهای ناچیزی دارد.

نظریه‌ی حقوقی از حقوق عملی (Legal theatre) بسیار متفاوت است. با این حال، حتی دادگاه‌های جنایی جنجالی — واقعی یا ساختگی — که خوراک دائمی تلویزیون شده‌اند، موضوعات عمده‌ی حقوق را که مشخصاً دغدغه‌ی فیلسوفان حقوق است، به‌طور موجز مطرح می‌کنند. آن‌ها سؤالات نامناسبی در مورد مسئولیت قانونی و اخلاقی، توجیه مجازات، مفهوم ضرر، کارکرد قضایی، فرایند حق‌طلبی، و بسیاری سؤالات دیگر مطرح می‌کنند. به راحتی می‌توان نشان داد که فلسفه‌ی حقوق فقط گاهی فعالیتی انتزاعی و غیرعملی است.

هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان بدون درک روشنی از قانون و دکرین حقوقی‌اش به خوبی شناخت یا بازنمایی کرد. بنیان‌های اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی حقوق و نظریه‌های شکل‌دهنده و توجیه‌کننده‌ی آن‌ها، کم‌اهمیت‌تر از قواعد حقوقی نیست. در میان موضوعات فراوان دیگر، تعریف خود حقوق نیز در چارچوب مرزهای وسیع نظریه‌ی حقوقی قرار می‌گیرد. واضح است که پیش از جست‌وجو برای کشف سرشت حقوق، باید مقصود خود از این مفهوم اغلب سردرگم‌کننده را مشخص کنیم. بدون فهم مشترکی از موضوع مورد بحث، به سختی می‌توان حقوق و نظام حقوقی را تحلیل کرد. اولین گام سازنده، ایجاد تمایز بین نظریه‌ی حقوقی توصیفی و نظریه‌ی حقوقی هنجاری است.

نظریه‌ی حقوقی توصیفی درصدد تبیین چیستی و چرایی و پیامدهای حقوق است. اما نظریه‌های حقوقی هنجاری به این‌که حقوقی چه باید باشد مربوط می‌شوند. به بیان دیگر، نظریه‌های حقوقی توصیفی به واقعیت‌ها، و نظریه‌های حقوقی هنجاری به ارزش‌ها مربوط‌اند. نظریه‌ی حقوقی توصیفی شامل سه گونه‌ی مهم است. نخست، رهیافت دکترینال که نظریه‌ای برای شرح یک دکرین حقوقی خاص را مطرح می‌کند؛ برای مثال، آزادی بیان ممکن است با تصمیم‌های دادگاه‌ها در مورد حدود بیان آزادانه توجیه شود. نظریه‌ی حقوقی

دکترینال می‌خواهد به سؤالاتی از این دست پاسخ دهد: «آیا می‌توان این موارد را با چند نظریه‌ی اصلی تبیین کرد؟» ثانیاً، نظریه‌ی حقوقی توصیفی ممکن است "توضیحی" باشد؛ یعنی توضیح دهد که چرا حقوق به شیوه‌ی کنونی وجود دارد. برای مثال، نظریه‌ی حقوقی مارکسیستی به این معنا "توضیحی" است؛ چرا که شرحی از حقوق به منزله‌ی بیان منافع طبقه‌ی حاکم ارائه می‌دهد (ر.ک. فصل ۵). شکل سوم نظریه‌ی حقوقی توصیفی به پیامدهای احتمالی مجموعه‌ی متنی از قواعد حقوقی مربوط است. برای مثال، تحلیل اقتصادی حقوق (فصل ۴)، ممکن است هزینه‌های احتمالی تحمیل یک رژیم مسئولیت حادثه (Strict liability) بر تولیدکنندگان وسایل نقلیه را برآورد کند.

از طرف دیگر، نظریه‌ی حقوقی هنجاری به ارزش‌ها مربوط است. برای مثال، یک نظریه‌ی حقوقی هنجاری ممکن است درصدد اثبات این باشد که آیا مسئولیت حادثه تولیدکنندگان وسایل نقلیه‌ی موتوری برای حمایت از مصرف‌کنندگان باید تصویب شود. آیا چنین چیزی منصفانه یا عادلانه است؟ بنابراین، نظریه‌های حقوقی هنجاری ناگزیر به سوی اتحاد با نظریه‌های اخلاقی یا سیاسی پیش می‌روند. برای سنجش حقوق ممکن است نظریه‌های حقوقی هنجاری "ایده‌ال" یا "غیرایده‌ال" باشد. اولی مربوط به این است که چه قواعد حقوقی‌ای می‌تواند بهترین نظام حقوقی را اگر از لحاظ سیاسی تحقق‌یافتنی باشد، خلق کند. بعدی، آرایشی از محدودیت‌ها را برای گزینش قواعد حقوقی مسلم فرض می‌کند؛ نظیر دشواری اجرای چنین قواعدی.

اما بین این دو مقوله‌ی فلسفه‌ی حقوق تمایز دقیقی وجود ندارد. نظریه‌ی هنجاری ممکن است به نظریه‌ی توصیفی تکیه کند. بنابراین، تأیید نظریه‌ی هنجاری فایده‌گرا (ر.ک. فصل ۴) بدون گزارشی توصیفی درباره‌ی پیامدهای اجرای قانونی خاص دشوار است. یک فایده‌گرا، بدون توصیفی از پیامدها، چه‌طور می‌داند که قاعده‌ی X بیشترین سعادت (نتیجه Y) را موجب می‌شود؟

به همین صورت، نظریه‌ی حقوقی توصیفی ممکن است بر پایه‌ی پیش‌بینی‌هایی در مورد احتمال موفقیت اصلاح حقوقی، نظریه‌ی حقوقی هنجاری را که پیشرفت به دنبال داشته، دچار مشکل کند.

همچنین خواهیم دید (فصل ۳) که چگونه نظریه‌ی هنجاری و توصیفی به یکدیگر پیوند می‌خورند و نوع مختلطی از فلسفه‌ی حقوق را به وجود می‌آورند. برای مثال، در نظریه‌ی «حقوق به مثابه یکپارچگی» (Law as integrity) رونالد دورکین، آمیزه‌ای از اهداف نظریه‌ی دکترینال توصیفی و نظریه‌ی هنجاری وجود دارد. با این ادعا که یک نظریه‌ی حقوقی باید هم با مسائل حقوقی منطبق باشد و هم آن‌ها را توجیه کند، نظریه‌ی حقوقی او مبنی بر قانون به مثابه مفهومی تفسیری، ظاهراً ادغام نظریه‌ی دکترینال توصیفی با نظریه‌ی هنجاری را ممکن ساخت.

ما در جهانی آشفته و ناعادلانه به سر می‌بریم. احتمالاً همیشه چنین بوده است. در برابر شرارت و بی‌عدالتی، وقتی درباره‌ی سرشت و کارکرد خاص قانون تأمل می‌کنیم، به راحتی ممکن است به ساده‌سازی مفرط، ابهام و لفاظی فروغلطیم. شفافیت تحلیل و بررسی موشکافانه‌ی ماهیت بنیادین حقوق، عدالت و معنای مفاهیم حقوقی، اجتناب‌ناپذیر است. نظریه‌ی حقوقی در تعریف و تمهید ارزش‌ها و ایده‌آل‌هایی که شیوه‌ی زندگی ما را استمرار می‌بخشد، نقشی تعیین‌کننده دارد.